

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واقعیت

انتشارات دیموند بلورین

نویسنده: هانس راسلینگ
ترجمه: علی آقاجانی، محمدهادی آقاجانی
ویراستار: فاطمه آقاجانی

شابک : ۹۰۰۴-۶۲۲-۹۷۸ : ۹۰۰۴-۶۲۲-۹۷۸
شماره کتابشناسی ملی : ۵۳۷۷۷۳۴
عنوان و نام پدیدآور : واقعیت نویسنده هانس راسلینگ، [اولا راسلینگ و رولوند]؛ ترجمه علی آقاجانی، محمدهادی آقاجانی؛ ویراستار فاطمه آقاجانی.
موضوعات نشر : تهران: دیموند بلورین، ۱۳۹۷.
ملاحظات ظاهری : ۳۹۰ص.
یادداشت : کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان، «واقعیت‌مداری: به ده دلیل ما در مورد دنیا اشتباه فکر می‌کنیم و وقایع بهتر از آنچه ما فکر می‌کنیم هستند» با ترجمه سیلا کولیوند توسط نشر کتاب پوشی فیبا گرفته‌است.
عنوان دیگر : واقعیت‌مداری: به ده دلیل ما در مورد دنیا اشتباه فکر می‌کنیم و وقایع بهتر از آنچه ما فکر می‌کنیم هستند.
موضوع : فشار روانی -- کنترل
Stress management : موضوع :
واقعیت : موضوع :
Reality : موضوع :
رده بندی دیویی : ۹۰۴۲/۱۵۵
رده بندی کنگره : RA۷۸۵/۲۸۷۹
سرشناسه : رولسینگ، هانس، ۱۹۴۸ - ۲۰۱۷م.
Rosling, Hans
شاسه افزوده : رولسینگ، اولا، ۱۹۷۵ - م.
Rosling, Ola
شاسه افزوده : رولوند، آنا رولسینگ، ۱۹۷۵ - م.
Rönnlund, Anna Rosling
شاسه افزوده : آقاجانی، علی، ۱۳۶۸ - ، مترجم
شاسه افزوده : آقاجانی، محمدهادی، ۱۳۶۴ - ، مترجم
شاسه افزوده : آقاجانی، فاطمه، ۱۳۶۰ - ، ویراستار
وضعیت فهرست نویسی : فیبا

فهرست مطالب

۹	 مقدمه
۳۳	 فصل اول: غریزه‌ی شکاف
۷۳	 فصل دوم: غریزه‌ی منفی گرایی
۱۱۳	 فصل سوم: نمودار خطی غریزه
۱۵۳	 فصل چهارم: غریزه‌ی ترس
۱۸۹	 فصل پنجم: غریزه‌ی مقدار
۲۱۹	 فصل ششم: غریزه‌ی تعمیم
۲۵۳	 فصل هفتم: غریزه‌ی سرنوشت



۲۸۳	 فصل هشتم: غریزه‌ی جنبه‌ی فکری تک بعدی
۳۱۹	 فصل نهم: غریزه‌ی سرزنش
۳۴۱	 فصل دهم: غریزه‌ی فوریت
۳۷۳	 فصل یازدهم: واقعیت‌گرایی کاربردی



مقدمه

چرا سیرک را دوست دارم

من عاشق سیرک هستم. از تماشای یک تردست که اره برقی‌های روشن را به هوا پرتاب می‌کند، یا یک بندباز که پشت هم ده بار می‌پرد و در هوا پشتک می‌زند، لذت زیادی می‌برم. آن چه مرا مجذوب این نمایش‌ها می‌کند، حس شگفتی و شادی است که از دیدن انجام کارهایی که تقریباً غیرممکن است، در من ایجاد می‌شود.

آرزوی دوران کودکی‌ام این بود که هنرمند سیرک شوم. اما آرزوی پدر و مادرم این بود که، تحصیلات خوبی داشته باشم که خودشان هرگز نداشتند. به همین دلیل سرانجام پزشکی را انتخاب کردم.

یک روز بعد از ظهر در دانشکده‌ی پزشکی، سخنرانی نه چندان جذابی درباره‌ی نحوه‌ی عملکرد حلق در حال ارائه بود. پروفیسور ما توضیح داد که: «چنانچه چیزی در حلق گیر کند، می‌توان آن را با کشیدن استخوان چانه به سمت جلو باز کرد». وی برای به تصویر

کشیدن این مطلب، یک عکس رادیولوژی از فردی که شمشیری را بلعیده بود نشان داد.



روحي تازه در من دمیده شد. هنوز ممکن بود آرزویم برآورده شود! چند هفته پیش، وقتی در حال مطالعه‌ی مبحث عکس‌العمل‌های غیرارادی بدن بودم، به این موضوع پی بردم که، از بین تمام هم‌کلاسی‌هایم من تنها کسی هستم که می‌توانم انگشتم را تا هر جا که بخواهم در گلویم فرو کنم، بدون این که مانعی وجود داشته باشد. آن موقع به خودم مغرور نشدم، فکر نمی‌کردم که این مهارت مهمی باشد، اما حالا به اهمیت آن پی بردم و ناگهان رویاهای کودکی‌ام جانی تازه گرفتند. تصمیم گرفتم شروع به تمرین برای قورت دادن شمشیر کنم.

تلاش‌های اولیه‌ی من ناموفق بودند. چون شمشیری نداشتم، از یک قلاب ماهیگیری



استفاده کردم. چندین بار روبروی آینه دستشویی ایستادم و این کار را امتحان کردم و هر بار قلاب در اول راه گلویم گیر می کرد و پایین تر نمی رفت و این طور بود که برای بار دوم از رویایم دست کشیدم.

سه سال بعد از این موضوع، در یکی از بخش های بیمارستان در حال کارآموزی بودم. یکی از اولین بیمارهایم پیرمردی بود که مرتب سرفه می کرد. من همیشه از بیمارانم شغلشان را می پرسیدم و در مورد این پیرمرد این سوال مرتبط با بیماری اش بود. قلاب شغل او قورت دادن شمشیر بوده است. نمی توانید تصور کنید وقتی فهمیدم آن عکس رادیولوژی که چند سال پیش دیده بودم مربوط به این فرد بود چقدر شگفت زده شدم! به او درباره ی تلاش هایم برای قورت دادن قلاب ماهیگیری توضیح دادم. به من گفت: دکتر جوان، مگر تو نمی دانی که گلو صاف است؟ تو فقط می توانی چیزهایی را که صاف هستند در گلویت وارد کنی. ما به همین علت از شمشیر استفاده می کنیم.

همان شب یک ملاقه ی سوپ خوری پیدا کردم و تمرینم را از سرگرفتم. خیلی زود توانستم دسته ی ملاقه را از تمام گلویم عبور دهم. خیلی هیجان زده بودم، اما فرو بردن دسته ی ملاقه رویای من نبود. روز بعد در روزنامه ی محلی یک آگهی دادم و خیلی زود آنچه که می خواستم را به دست آوردم: یک سرنیزه متعلق به ارتش سوئد در ۱۸۰۹. وقتی توانستم آن را با موفقیت وارد گلویم بکنم، هم عمیقاً از این دستاورد خودم مغرور بودم و هم به خاطر روش فوق العاده ای که برای استفاده مجدد و بازیابی سلاح ها یافته بودم از خود راضی شده بودم.

هنر فرو بردن شمشیر در گلو همواره نشان داده که، کارهایی که به نظر غیرممکن

می‌رسند می‌توانند ممکن باشند و نیز این ایده را به انسان‌ها داده که، برتر از محسوسات و مشهودات فکر کنند. من گهگاهی این هنر هندی باستان را در پایان یکی از سخنرانی‌هایم در مورد توسعه جهانی اجرا می‌کنم. از یک میز بالا می‌روم و با تردستی بلوز چهارخانه‌ی حرفه‌ای‌ام را بیرون می‌آورم تا جلیقه‌ی مشکی‌ام را که با سکه‌های طلای قدیمی تزیین شده بود و برق می‌زد ظاهر کنم. سپس همگان را دعوت به سکوت می‌کنم و همراه با ضربه‌های طبلی که نواخته می‌شود، به آهستگی سرنیزه‌ی ارتشی‌ام را در گلویم فرو می‌برم. بعد دو دستم را بالا می‌برم. تماشاگران از دیدن این صحنه به شدت هیجان زده می‌شوند و فریاد می‌کشند.

خودآزمایی

این کتاب درباره‌ی جهان و چگونگی فهمیدن آن است. پس چرا آن را با حرف زدن در مورد سیرک شروع کردم و چرا با نمایش بلعیدن شمشیر پایان دادم؟ به زودی به این سوالات پاسخ خواهم داد. اما در ابتدا می‌خواهم دانش شما از جهان را ارزیابی کنم. لطفاً قلم و کاغذ بردارید و به سیزده سوال زیر درباره‌ی واقعیت پاسخ دهید.

۱. امروزه در تمامی کشورهای کم درآمد دنیا، چند دختر مدرسه‌ای، ابتدایی را به پایان

می‌برند؟

☐ الف. ۲۰ درصد

☐ ب. ۴۰ درصد

☐ ج. ۶۰ درصد



۲. اکثریت جمعیت جهان در کجا زندگی می‌کنند؟

الف. کشورهای کم درآمد ☐

ب. کشورهایی با درآمد متوسط ☐

ج. کشورهایی با درآمد بالا ☐

۳. در ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیت دنیا که در فقر بسیار زیاد زندگی کرده‌اند چقدر بوده است؟

الف. تقریباً دو برابر شده ☐

ب. کم و بیش ثابت مانده است ☐

ج. تقریباً نصف شده است ☐

۴. امید به زندگی، امروزه در جهان چقدر است؟

الف. ۵۰ سال ☐

ب. ۶۰ سال ☐

ج. ۷۰ سال ☐

۵. امروزه دو میلیارد کودک ۰ تا ۱۵ سال در جهان وجود دارد. بر اساس آمارهای

سازمان ملل در سال ۲۰۱۰، چه تعداد کودک در جهان وجود خواهد داشت؟

الف. ۴ میلیارد ☐

ب. ۳ میلیارد ☐

ج. ۲ میلیارد ☐

۶. سازمان ملل متحد پیش‌بینی کرده است که تا سال ۲۰۱۰ به جمعیت جهان، چهار



میلیارد نفر افزوده خواهد شد. علت اصلی آن چیست؟

الف. کودکان بیشتری وجود خواهند داشت (زیر ۱۵ سال) ☐

ب. بزرگسالان بیشتری وجود خواهند داشت (۱۵ تا ۷۴ سال) ☐

ج. افراد مسن بسیار بیشتری وجود خواهند داشت (۷۵ سال و بیشتر) ☐

۷. در طول صد سال گذشته، تعداد مرگ و میرها در هر سال در اثر بلایای طبیعی چگونه تغییر یافته است؟

الف. بیش از دو برابر شده ☐

ب. تقریباً ثابت مانده ☐

ج. به کمتر از نصف کاهش یافته ☐

۸. تقریباً ۷ میلیارد نفر امروزه در دنیا زندگی می‌کنند. کدام یک از نقشه‌های زیر، محل زندگی آنها را به بهترین شکل نشان می‌دهد؟ (هر فرد نشانگر یک میلیارد نفر است)



الف ☐

ب ☐

ج ☐

۹. امروزه چه تعداد از کودکان در برابر بیماری‌ها واکسینه می‌شوند؟

الف. ۲۰ درصد ☐

ب. ۵۰ درصد ☐

ج. ۸۰ درصد ☐



۱۰. به طور متوسط در سراسر دنیا، مردان ۳۰ ساله، ده سال از عمرشان را در مدرسه

سپری کرده‌اند. زنان با این سن چند سال را در مدرسه گذرانده‌اند؟

☐ الف. ۹ سال

☐ ب. ۶ سال

☐ ج. ۳ سال

۱۱. در سال ۱۹۹۶، ببر، پاندا و کرگدن سیاه در فهرست حیوانات در معرض انقراض

قرار گرفته‌اند. چه تعداد از این سه گونه، امروزه در معرض انقراض جدی قرار دارند؟

☐ الف. دو گونه

☐ ب. یک گونه

☐ ج. هیچ کدام

۱۲. چند نفر از مردم دنیا به نحوی به برق دسترسی دارند؟

☐ الف. ۲۰ درصد

☐ ب. ۵۰ درصد

☐ ج. ۸۰ درصد

۱۳. متخصصان آب و هوای جهان اعتقاد دارند که، در ۱۰۰ سال آینده دمای متوسط

هوا

☐ الف. گرمتر خواهد شد

☐ ب. ثابت باقی خواهد ماند

☐ ج. سردتر خواهد شد

پاسخ‌های صحیح :

ج.۱ ب.۲ ج.۳ ج.۴ ج.۵ ج.۶ ج.۷ ج.۸ الف.۹ ج.۱۰ الف.۱۱ ج.۱۲ ج.۱۳ الف
به هر یک از پاسخ‌های صحیح‌تان نمره بدهید و نمره‌ی کل خود را روی برگه یادداشت کنید.

دانشمندان، شامپانزه‌ها و شما

آزمون چطور بود؟ آیا پاسخ‌های اشتباه زیادی داشتید؟ برای پاسخ به سوال‌ها از حدس زدن، خیلی استفاده کردید؟ اگر این‌طور بوده، اجازه بدهید دو نکته بگویم و خیالتان را راحت کنم.

اول این‌که، زمانی‌که مطالعه‌ی این کتاب را به پایان برید، به چنین آزمونی خیلی بهتر پاسخ خواهید داد. علت این نیست که شما را به حفظ کردن یک سری از آمارهای جهانی مجبور می‌کنم (درسته که پروفیسور سلامت جهانی هستم اما دیوانه نیستم)، بلکه علت این‌که در چنین آزمون‌هایی عملکرد بهتری خواهید داشت این است که، من یک سری ابزارهای ساده‌ی تفکر را به شما معرفی خواهم کرد. این ابزارها به شما کمک می‌کنند که تصویر صحیح‌تری از جهان داشته باشید و حواستان را در مورد چگونگی عملکرد جهان فعال‌تر کنید، البته بدون این‌که مجبور باشید تمام این جزئیات را حفظ کنید.

و دوم این‌که: چنانچه نتیجه آزمونتان خوب نبود، نشان دهنده‌ی این است که در منطقه‌ی خوبی از جهان زندگی می‌کنید.



در طول دهه‌های گذشته، من صدها سوال از این دست در مورد واقعیت مطرح کرده‌ام. موضوعات این سوال‌ها فقر، ثروت، رشد جمعیت، مولید، مرگ و میر، تحصیلات، سلامت، جنسیت، خشونت، انرژی و محیط زیست- الگوها و روش‌های پایه جهانی- در مورد هزاران نفر در سراسر دنیا، بوده است. این آزمون‌ها پیچیده نیستند و سوالات انحرافی در آن‌ها نیست. من تلاش کرده‌ام که از واقعیت‌های مستند استفاده کنم و چنانچه موضوعی مورد بحث است و قطعی نیست، مطرح ننمایم. با این وجود، بیشتر افراد به سوالات خوب پاسخ ندادند.

برای مثال، سوال سوم در مورد وضعیت فقر شدید است. در طول ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیتی از افراد که در فقر شدید زندگی می‌کرده‌اند، به نصف کاهش یافته است. قطعاً این یک تغییر بسیار چشمگیر است. من این تغییر را مهم‌ترین تغییری می‌دانم که در طول دوران زندگی‌ام در جهان روی داده است. دانستن چگونگی زندگی بر روی کره زمین را، می‌توان یکی از ابتدایی‌ترین دانش‌ها به حساب آورد. اما مردم در این مورد چیزی نمی‌دانند. به طور متوسط تنها ۷ درصد- کمتر از یک در ده نفر- به این سوالات پاسخ صحیح می‌دهند.

نمودار نتیجه‌ی سوال ۳: چند درصد پاسخ صحیح داده‌اند.
 در طی ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیتی که در فقر شدید زندگی کرده‌اند....؟
 (پاسخ صحیح: تقریباً نصف شده است)



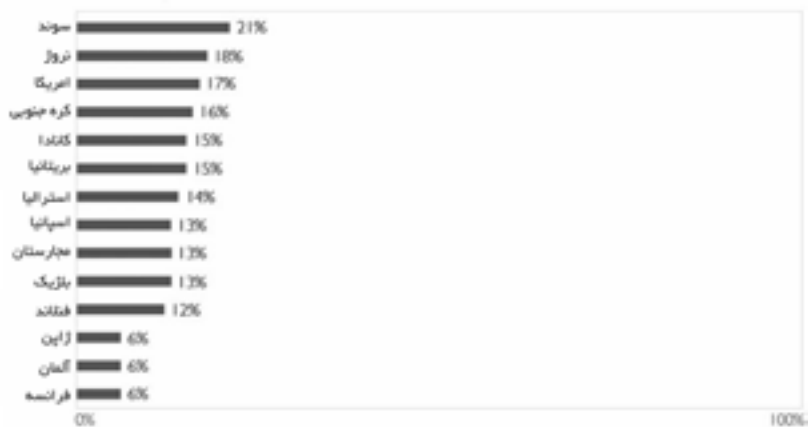
(بله، البته من در مورد کاهش فقر جهانی در رسانه‌های سوئد، بسیار گفته‌ام)
 در ایالات متحده، دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان اغلب این مساله را مطرح می‌کنند که، رقبای آن‌ها واقعیت‌ها را نمی‌دانند. اگر هر کدام به جای هدف قرار دادن یکدیگر، دانش خودشان را ارزیابی می‌کردند، همگی متواضع‌تر می‌شدند. نتیجه نظرسنجی ما در ایالات متحده نشان داد که تنها ۵ درصد از کل افراد به سوالات پاسخ صحیح داده‌اند. ۹۵ درصد باقی‌مانده، اعتقاد داشتند که میزان فقر در ۲۰ سال گذشته تغییری نکرده و یا بدتر از این، اعتقاد داشتند که دو برابر شده است-که در واقع برعکس چیزی است که اتفاق افتاده است.

حالا یک مثال دیگر را در نظر می‌گیریم: سوال ۹ که در مورد واکسیناسیون است. امروزه تقریباً تمامی کودکان در سراسر دنیا واکسینه می‌شوند. این آمار حیرت‌انگیز است و



به این معنی است که تمامی انسان‌هایی که امروز زنده هستند، به نحوی دسترسی به امکانات سلامت مدرن دارند. اما اکثر مردم این واقعیت را نمی‌دانند. به طور متوسط تنها ۱۳ درصد افراد به این سوال پاسخ صحیح دادند.

نمودار نتیجه‌ی سوال ۹: چند درصد پاسخ صحیح داده‌اند. چه تعداد از کودکان یک‌ساله امروزه در جهان واکسینه می‌شوند؟ (پاسخ صحیح ۸۰٪)



هشتاد و شش درصد افراد به سوال پایانی در مورد آب و هوا پاسخ صحیح دادند. در تمامی کشورهای ثروتمند که دانش عمومی را در نظرسنجی‌های آنلاین امتحان کرده‌ایم، اکثریت مردم می‌دانستند که هوا در حال گرم‌تر شدن است. فقط در چند دهه، یافته‌های علمی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی به عموم مردم منتقل شده است. این روایت یک پیروزی بزرگ برای عموم مردم است.

به جز این سوال در مورد وضعیت آب و هوا، ناآگاهی همگانی (البته منظورم از ناآگاهی حماقت یا از این قبیل نیست، بلکه تنها منظورم عدم داشتن دانش صحیح است) در

مورد دوازده سوال دیگر وجود دارد. در سال ۲۰۱۷، ما از حدود ۱۲۰۰۰ نفر در ۱۴ کشور خواستیم که به سوالات ما پاسخ دهند. آن‌ها به طور متوسط به دو سوال از دوازده سوال نخست، پاسخ صحیح دادند. هیچ‌کسی نمره‌ی کامل دریافت نکرد و فقط یک نفر (از سوئد) به یازده سوال از دوازده سوال پاسخ صحیح داد. به طور گیج‌کننده‌ای ۱۵ درصد نمره‌ی صفر گرفتند.

شاید فکر می‌کنید افرادی که تحصیلات بهتری داشته‌اند، عملکرد بهتری در آزمون داشته‌اند؟ یا کسانی که به این موضوعات علاقمند بودند بهتر عمل کرده‌اند؟ من هم زمانی این عقیده را داشتم، اما بدون شک در اشتباه بودم. من همه نوع مخاطب را از سراسر دنیا که مشاغل متفاوتی داشتند آزموده‌ام: دانشجویان پزشکی، معلمان، سخنرانان دانشگاهی، دانشمندان سرشناس، سرمایه‌گذاران بانکی، مدیران عامل شرکت‌های چند ملیتی، روزنامه‌نگاران، فعالان و حتی تصمیم‌گیرندگان ارشد سیاسی. این‌ها افراد تحصیلکرده‌ای هستند که به مسائل جهانی علاقمندند. اما بیشتر آن‌ها -اکثریت حیرت‌آوری از آن‌ها- به بیشتر سوالات پاسخ نادرست دادند. حتی بعضی از آن‌ها، از مردم عادی هم نمره‌ی بدتری گرفتند. بعضی از وحشتناک‌ترین نتایج، مربوط به گروهی از سخنرانان نوبل و محققان پزشکی است. این موضوع ربطی به هوش ندارد. به نظر می‌رسد که همه مردم به صورت وسواس‌گونه‌ای در مورد جهان، نادرست می‌اندیشند.

این اشتباه نه تنها وسواس‌گونه، بلکه نظام‌مند است. منظورم این است که، این نتایج اتفاقی نیستند، از اتفاقی هم بدترند. این نتیجه‌ها بدتر از نتیجه‌های افرادی هستند که



هیچ‌گونه اطلاعاتی ندارند.

تصور کنید بخواهم سوالاتم را به باغ وحشی ببرم و روی شامپانزه‌ها امتحان کنم. فرض کنید مقدار زیادی موز را که روی آن‌ها الف، ب و ج نوشته شده است را به سمت قفس شامپانزه‌ها پرتاب کنم. بعد بیرون از قفس بایستم و سوال‌ها را با صدای بلند بخوانم و شماره‌ی هرکدام از موزها را که شامپانزه‌ها انتخاب کرده و خوردند را، روی برگه یادداشت کنم.

اگر من چنین کاری را انجام می‌دادم (که البته هیچ‌گاه واقعا این کار را انجام نمی‌دادم، بلکه فقط آن را فرض می‌گیرم)، شامپانزه‌ها با انتخاب اتفاقی موزها نتایج بهتری نسبت به افراد تحصیلکرده اما اغفال شده ارائه می‌دادند. کاملاً اتفاقی شامپانزه‌ها روی هر سوال سه گزینه‌ای یا چهار سوال از دوازده سوال اول، نمره‌ی ۳۳ درصد را کسب می‌کردند. به علاوه، پاسخ‌های نادرست شامپانزه‌ها به طور یکسان در بین دو پاسخ غلط تقسیم شده است، اما پاسخ‌های نادرست افراد همگی در یک مسیر قرار دارد. همه‌ی افرادی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، جهان را جایی ترسناک‌تر، خشن‌تر و ناامیدکننده‌تر از آن‌چه که در واقع هست می‌پندارند.

چرا عملکرد ما بهتر از شامپانزه‌ها نبود؟

چطور ممکن است این تعداد از افراد در اشتباه باشند؟ اصلاً چطور ممکن است که اکثریت افراد نمره‌ایی بدتر از شامپانزه‌ها کسب کرده باشند؟ نمره‌ای بدتر از نمره‌ی تصادفی؟

وقتی برای اولین بار در اواسط دهه‌ی ۹۰، به این حجم از ناآگاهی‌های انداختم، حس نارضایتی به من دست داد. در همان زمان تدریس، دوره‌ای را در مورد سلامت جهانی در موسسه‌ی کارولینسکا در سوئد شروع کرده بودم و کمی عصبی بودم. این دانشجویان بی‌نهایت باهوش بودند، شاید قبل از این که برای آن‌ها تدریس را آغاز کنم، خودشان همه‌ی مطالب را می‌دانستند؟ چه آرامشی به من دست داد زمانی که فهمیدم، این دانشجویان در مورد جهان از شامپانزه‌ها هم کمتر می‌دانند.

هرچه مردم را بیشتر آزمودم، بیشتر به نادانی‌شان پی بردم نه فقط بین دانشجویان، بلکه همه جا. خیلی برایم عذاب‌آور و نگران‌کننده بود که می‌دیدم چقدر همه در مورد جهان اشتباه می‌اندیشند. زمانی که از جی‌پی‌اس در اتومبیل‌تان استفاده می‌کنید، مهم است که اطلاعات صحیحی به آن بدهید. اگر ببینید در مسیر اشتباهی شما را هدایت می‌کند، دیگر به آن اعتماد نخواهید کرد. حالا که این‌طور است، آیا سیاست‌گزاران و سیاستمداران بدون داشتن اطلاعات معتبر می‌توانند مشکلات جهان را حل کنند؟ اگر دیدگاه افرادی که در کسب و کارهای مختلف مشغول‌اند برعکس واقعیت باشد، چگونه می‌توانند تصمیمات عاقلانه‌ای برای سازمان‌های خود اتخاذ کنند؟ و سایر افرادی که زندگی خود را سپری می‌کنند از کجا بدانند که چه اموری مهم هستند و باید برای آن‌ها نگران باشند؟

تصمیم گرفتم کاری مهم‌تر از آموختن دانش افراد و مقابله با نادانی آن‌ها در پیش بگیرم. تصمیم این بود که علت را بفهمم. چرا این نادانی در سراسر جهان این‌قدر فراگیر و دائمی است؟ همه‌ی ما، حتی خود من هم، گاهی اشتباه می‌کنیم اما چگونه این شمار



زیاد از مردم می‌توانند اشتباه کنند؟ چه علتی دارد که نمره‌ی بیشتر مردم از شامپانزه‌ها کمتر شده است؟

یک شب که تا دیروقت مشغول کار در دانشگاه بودم، علت این موضوع را کشف کردم. فهمیدم که تنها نداشتن دانش نمی‌تواند دلیلی برای این موضوع باشد، چون حتی شامپانزه‌ها هم به صورت تصادفی می‌توانستند پاسخ صحیح به برخی از سوالات بدهند، اما پاسخ‌های مردم بدتر از پاسخ‌های تنها تصادفی و بدتر از پاسخ‌های شامپانزه‌ها بود. این پاسخ‌ها به طور نظام‌مندی نادرست بودند. فقط با دانشی که به طور فعال نادرست است، می‌توان چنین نمره‌ی بدی گرفت.

متوجه شدم! آن مشکلی که من در این‌جا با آن دست و پنجه نرم می‌کنم -چیزی که سال‌ها ذهنم را به خودش درگیر کرده بود- مساله‌ی به روز شدن است: دانشجویان سلامت جهانی من و تمام افراد دیگری که به سوالات من پاسخ دادند، همگی دانشی داشتند اما این دانش قدیمی شده بود، به اندازه‌ی چند دهه. تصویری که افراد از جهان اطرافشان داشتند مربوط به زمان فارغ‌التحصیلی معلمانشان از مدرسه بود.

پس برای ریشه‌کنی جهل، این‌طور که من نتیجه گرفتم، لازم بود که دانش افراد را به روز رسانی کنم و برای این کار لازم بود مواد آموزشی بهتری را فراهم کنم تا این داده‌ها را به صورت روشنتری نشان دهد. بعد از این‌که موضوع را در یک شام خانوادگی به آنا و اولاف گفتم، هر دوی آن‌ها شروع به تهیه‌ی نمودارهای لازم کردند. من با این ابزارهای تدریس بی‌نظیر سفر به نقاط مختلف دنیا را آغاز کردم. آنها مرا به تد تاک در مونترالی، برلین و کانز بردند. به دفتر مدیران شرکت‌های چند ملیتی مثل کوکاکولا و آی‌کیا، به

بانک‌های جهانی و سازمان‌های سرمایه‌گذاری در بخش دولتی ایالات متحده سفر کردم. این‌که از این نمودارها برای نشان دادن چگونگی تغییر جهان استفاده می‌کردم، هیجان زده بودم. از این‌که به همه می‌گفتم که امپراطورهایی بدون لباس هستند و هیچ چیز در مورد جهان نمی‌دانند، لذت می‌بردم. می‌خواستیم برنامه‌ی به روز کردن دیدگاه جهانی را بر روی تمام آن‌ها نصب کنیم.

اما کم‌کم، متوجه شدم موضوع دیگری هم در میان است. این جهلی که در صدد کشف آن بودیم، صرفاً یک مساله‌ی ساده‌ی به روز رسانی نبود و تنها با ارائه‌ی نمودارها و ابزار آموزشی بهتر حل نمی‌شد. متوجه شدم حتی افرادی که بسیار به سخنرانی‌های من علاقه داشتند، واقعا آن‌ها را نمی‌شنیدند. شاید این مطالب در لحظه برایشان الهام‌بخش بود، اما بعد از سخنرانی هنوز به همان عقاید منفی خود در مورد جهان چسبیده بودند و اصلاً ایده‌های جدید را دریافت نمی‌کردند. حتی اتفاق افتاد که به محض پایان سخنرانی‌ام، شنیدم که با هم در مورد فقر یا افزایش جمعیت صحبت می‌کردند، مسائلی که نادرستی‌شان را به طور مستند در سخنرانی‌ام نشان داده بودم. تقریباً دست از این کار کشیدم.

چرا چنین دیدگاه نمایشی باید این‌قدر پایدار باشد؟ آیا مقصر رسانه‌ها هستند؟ البته در این مورد فکر کردم، اما این پاسخ مساله نبود. بدون شک رسانه‌ها نقش مهمی دارند که بعداً به این مطلب خواهم پرداخت، البته نمی‌توانیم سرشان فریاد بکشیم و بگوییم: هیس، ساکت باشید.

در ماه ژانویه ۲۰۱۵، یک لحظه‌ی سرنوشت‌ساز برای من پیش آمد. در مجمع جهانی



اقتصاد در شهر سویسی داووس، هزار نفر از قدرتمندترین و بانفوذترین سران سیاسی و تجاری، صاحبان مشاغل، محققان، فعالان سیاسی و حتی بسیاری از سران عالی‌رتبه‌ی سازمان ملل متحد برای شرکت در جلسه اصلی، با موضوع اقتصاد اجتماعی و توسعه‌ی پایدار، با شرکت من، بیل و ملیندا گیتس حاضر شده بودند. همین‌طور که به اتاق وارد می‌شدم متوجه‌ی حضور تعدادی از سران ایالت‌ها و دبیران کل اسبق سازمان ملل شدم. افراد دیگری که آنجا دیدم عبارت بودند از، سران سازمان‌های ملل متحد، رهبران شرکت‌های چند ملیتی و خبرنگارانی که در تلویزیون آن‌ها را دیده بودم.

قصد داشتم که از شرکت کنندگان سه سوال درباره‌ی فقر، رشد جمعیت و میزان واکسیناسیون بپرسم و خیلی هم عصبی بودم. اگر مخاطبین من پاسخ سوالات را می‌دانستند، دیگر هیچ‌کدام از اسلایدها که فقط برای تصحیح و توضیح اشتباه آن‌ها بود، کاربردی نداشت.

نباید نگران می‌شدم. این مخاطبان سطح بالای بین‌المللی که چند روز آینده را صرف توضیح دادن مسائل جهانی خواهند کرد، قطعاً در مورد فقر از عموم مردم بیشتر می‌دانستند. به طور حیرت‌آوری ۶۱ درصد آن‌ها به سوالات پاسخ صحیح دادند. اما در مورد دو سوال دیگر، یعنی رشد آینده‌ی جمعیت و در دسترس بودن امکانات اولیه سلامت، این‌ها از شامپانزه‌ها هم بدتر عمل کردند. این‌ها افرادی بودند که به جدیدترین داده‌ها دسترسی دارند و می‌توانند دایم آن‌ها را به روز رسانی کنند. ممکن نبود که نادانی آن‌ها صرفاً به علت یک دیدگاه قدیمی در مورد جهان باشد.

غرایز احساسی و دیدگاه جهانی فوق احساسی ما

بالاخره این هم کتاب من. در این کتاب نتایجی را که پس از سال‌ها تلاش برای تدریس یک دیدگاه جهانی بر پایه‌ی واقعیت و با گوش دادن به افرادی که واقعیت‌ها را درحالی‌که مستنداتش در مقابل آن‌ها وجود دارد، سوء تفسیر می‌کنند به دست آورده‌ام. این نتایج در مورد این قبیل مسائل است که، چرا مردم از افراد عادی گرفته تا متخصصان باهوش و تحصیلکرده در آزمون‌های واقعیت، نمرات کمتری از شامپانزه‌ها به دست آورده‌اند. (در این کتاب به شما خواهم گفت که در این مورد چه کاری انجام دهید). به طور خلاصه:

در مورد جهان بیاندیشید. جنگ، خشونت، بلایای طبیعی، بلایای انسانی، فساد، این‌ها چیزهای بدی هستند و به نظر می‌رسد که در حال بدتر شدن هستند، درست است؟ ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر می‌شوند و تعداد فقرا هر روز افزایش می‌یابد و به زودی منابع ما به پایان خواهد رسید مگر این‌که، کار قابل توجهی انجام دهیم. دست کم این تصویری است که بیشتر مردمان مغرب زمین در رسانه‌ها می‌بینند و در ذهن خود دارند. من این را، دیدگاه جهانی فوق احساساتی می‌نامم. این دیدگاه پر از نگرانی و گمراه کننده است.

واقعیت این است که، اکثریت گسترده‌ای از جمعیت جهان، وضعیت مالی متوسطی دارند. شاید تصویر ذهنی که ما از طبقه‌ی متوسط داریم کاملاً بر آن‌ها منطبق نباشد، اما آن‌ها در فقر شدید زندگی نمی‌کنند. دختران این طبقه‌ی درآمدی به مدرسه می‌روند، بچه‌هایشان را واکسینه می‌کنند و در خانواده‌هایی که دو فرزند دارند زندگی می‌کنند و



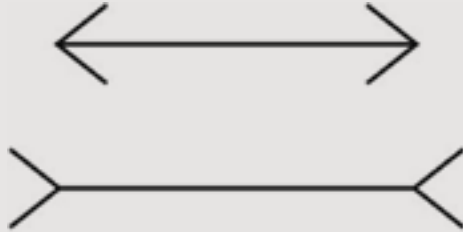
برای تعطیلات به خارج از کشور می‌روند البته نه به عنوان پناهنده. گام به گام و سال به سال، جهان در حال بهتر شدن است، البته نه از همه لحاظ، بلکه به صورت یک قانون کلی. با این که جهان با چالش‌های بزرگی مواجه است، پیشرفت‌های بسیار چشمگیری داشته‌ایم.

این دیدگاه جهانی فوق احساساتی ماست که افراد را به سمت پاسخ‌های منفی به سوالات واقعیت سوق می‌دهد. مردم در هنگام فکر کردن، حدس زدن، یا یادگیری درباره‌ی جهان، مرتباً به دیدگاه جهانی خودشان رجوع می‌کنند. پس اگر دیدگاه شما در مورد جهان نادرست باشد، شما به طور نظام‌مندی حدس‌های نادرست می‌زنید. اما این دیدگاه فوق احساساتی نسبت به جهان، صرفاً توسط دانش قدیمی و به روز نشده ایجاد شده است، همان‌طور که قبلاً هم یک‌بار اشاره کردم. حتی افرادی که به جدیدترین اطلاعات دسترسی دارند هم، جهان را اشتباه می‌بینند. متقاعد شدم که تقصیر بر گردن رسانه‌های بیمارذهن، تبلیغات کذب یا واقعیت‌های نادرست نیست.

تجربیات من بعد از چند دهه سخنرانی، آزمون و گوش دادن به روش‌هایی که افراد از واقعیت‌ها برداشت نادرست می‌کنند حتی زمانی که این مستندات در برابر آنها قرار دارند، بالاخره من را به این نتیجه‌گیری رساند که تغییر این دیدگاه فوق احساساتی در مورد جهان بسیار دشوار است، زیرا از اصل عملکرد مغز ناشی می‌شود.

خطاهای دید و خطاهای جهانی

به دو خط افقی زیر نگاه کنید. کدامیک از خطوط طولانی‌ترند؟



ممکن است این تصویر را قبلاً دیده باشید. خط پایین به نظر طولانی‌تر می‌رسد. شما این مطلب را می‌دانید اما با این وجود، حتی اگر خودتان این خطوط را اندازه‌گیری کنید و یکسان بودن اندازه‌هایشان را تایید کنید، باز هم همچنان این دو را متفاوت می‌بینید.

من عینکی دارم که برای اصلاح عیب بینایی‌ام استفاده می‌کنم، اما زمانی که به این تصویر نگاه می‌کنم، درست مانند همه‌ی افراد دیگر دچار خطای دید می‌شوم. چون این خطا در چشم‌های ما اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مغز ما روی می‌دهد. این‌ها خطاهای نظام‌مندی هستند که ربطی به مشکلات بینایی ما ندارند. نیازی نیست که نگران شوید چون بیشتر افراد همین‌طور هستند. در عوض بهتر است که در این زمینه کنجکاو شوید: عملکرد این خطای دید به چه صورت است؟ به طور مشابهی می‌توانید به نتایج نظرسنجی‌های عمومی نگاهی بیندازید و نگرانی خود را از بین ببرید. این خطا در مقیاس جهانی چگونه عمل می‌کند؟ چرا ذهن بسیاری از افراد به طور مداوم وضعیت جهان را سوء تفسیر می‌کند؟



مغز انسان نتیجه‌ی میلیون‌ها سال تکامل است و ما سخت با غرایزمان درآمیخته‌ایم، غرایزی که به اجداد ما برای بقا در گروه‌های کوچک شکارچیان و جمع‌آوری کنندگان محصولات، کمک کرده است. اغلب اوقات مغز ما بدون فکر کردن زیاد، سریعاً شروع به نتیجه‌گیری می‌کند، که اجداد ما از این ویژگی برای فرار از خطرات آنی استفاده می‌کرده‌اند. ما به بدگویی و غیبت و داستان‌های مهیج علاقه داریم که در زمان‌های گذشته تنها منبع اخبار و اطلاعات مفید بوده است. ما عاشق شیرینی‌ها و چربی‌ها هستیم که زمانی منابع زنده ماندن ما بوده‌اند و در کمپایی غذاها منابع انرژی ما محسوب می‌شده‌اند. ما غرایز زیادی داشته‌ایم که هزاران سال پیش مفید بوده‌اند، اما حالا ما در جهانی بسیار متفاوت زندگی می‌کنیم.

مصرف بیمارگونه‌ی شیرینی و چربی باعث چاقی می‌شود، که یکی از عمده‌ترین دلایل بیماری در جهان امروز به شمار می‌رود. ما باید خودمان و کودکانمان را آموزش دهیم تا سراغ شیرینی و چیپس نروند. به همین شکل، ذهن سریع تصمیم‌گیرنده‌ی ما و علاقه زیاد ما برای غرایز هیجانی، باعث فهم نادرست ما از جهان می‌شود.

لطفاً از گفته‌های من سوء برداشت نکنید. ما هنوز به این غرایز برای معنابخشی به زندگی و گذران روزهای خود نیاز داریم. اگر بخواهیم هرگونه اطلاعاتی را غربالگری کرده و هر تصمیم را از لحاظ منطقی تحلیل کنیم، زندگی عادی برایمان غیرممکن خواهد شد. ما نباید به طور کامل شیرینی و چربی را از زندگیمان حذف کنیم، همین‌طور که از یک جراح نمی‌خواهیم قسمتی از مغزمان را که مربوط به احساسات است، با عمل جراحی بردارد. اما باید در صدد کنترل چیزهایی باشیم که به طور هیجانی می‌خوریم. اگر

اشتهای خودمان را کنترل نکنیم، نمی‌توانیم دنیا را آن طور که هست ببینیم و بسیار از واقعیت دور می‌شویم.

واقعیت و جهان بینی بر پایه واقعیت

این کتاب آخرین نبرد من در طول مأموریت زندگی برای مبارزه با نادانی است. این آخرین تلاش من برای گذاشتن تاثیری بر جهان است: تلاشی برای تغییر روش‌های فکری افراد، آرام کردن ترس‌های غیرمنطقی و تغییر دادن مسیر انرژی آنان به سمت فعالیت‌های سازنده. در نبردهای قبلی، خودم را به مجموعه‌های بزرگی از داده، نرم افزارهای بصیرت‌بخش، سبک سخنرانی پر از انرژی و سرنیزه‌ی سوئدی مجهز کرده بودم، اما این‌ها کافی نبود. حالا امید دارم که این کتاب کافی باشد.

داده‌هایی که در این جا ارائه می‌دهم، به هیچ وجه شبیه چیزی نیست که در مورد آن می‌دانید: این داده‌ها به منزله‌ی درمان هستند. در واقع دانایی به عنوان منبعی برای آرامش ذهن در نظر گرفته می‌شود. چون جهان آن طوری که به نظر می‌رسد، نیست. واقعیت‌مداری مانند یک رژیم غذایی سالم و تمرینات منظم می‌تواند و باید به عنوان بخشی از زندگی شما تبدیل شود. شروع به تمرین کنید، بعد می‌بینید که واقعیت‌مداری نسبت به عالم جایگزین دیدگاه فوق هیجانی شما خواهد شد. آن وقت می‌توانید جهان را به درستی درک کنید و فقط احساسات، پایه‌های شناخت شما نباشند. قادر خواهید بود تصمیمات بهتری بگیرید، در مقابل خطرات واقعی هوشیار باشید و از نگرانی‌ها و اضطراب‌های بیجا پرهیز کنید.



من به شما آموزش خواهم داد که چطور ماجراهای فوق هیجانی را بشناسید، همچنین ابزارهایی برای تفکر صحیح ارائه می‌کنم تا بتوانید گرایز هیجانی‌تان را کنترل کنید. آن وقت می‌توانید سوءتعبیرها را تغییر داده، دیدگاهی واقع‌بینانه نسبت به جهان پیدا کرده و بر شامپانزه‌ها پیروز شوید.

برگردیم به سیرک

من گاهی از اوقات در پایان سخنرانی‌هایم برای این‌که به شیوه‌ای کاربردی نشان دهم که چیزی که به نظر غیرممکن می‌آید، ممکن است، هنر فرو بردن شمشیر در گلویم را به نمایش می‌گذاشتم. قبل از اجرای سیرکم، دانش مخاطبینم را در مورد جهان می‌سنجیدم. به آن‌ها نشان می‌دادم که دنیا کاملاً از آن چیزی که می‌پندارند متفاوت است. برای آن‌ها اثبات می‌کردم که بسیاری از تغییراتی که فکر می‌کنند هرگز اتفاق نخواهد افتاد، همین حالا به وقوع پیوسته است. به سختی تلاش می‌کردم که کنجکاوی آن‌ها را در مورد آنچه ممکن است برانگیزم، چیزهایی که با باورهای آنان و آنچه هر روزه در اخبار می‌بینند متفاوت است.

علت این که شمشیر را در گلویم فرو می‌بردم این بود که، به مخاطبانم بفهمانم که آنچه به آن‌ها نشان داده‌ام در تعارض شدید با پیش‌فرض‌های ذهنی آنهاست و هرچقدر هم که به نظر غیرممکن برسد باز هم صحیح است.

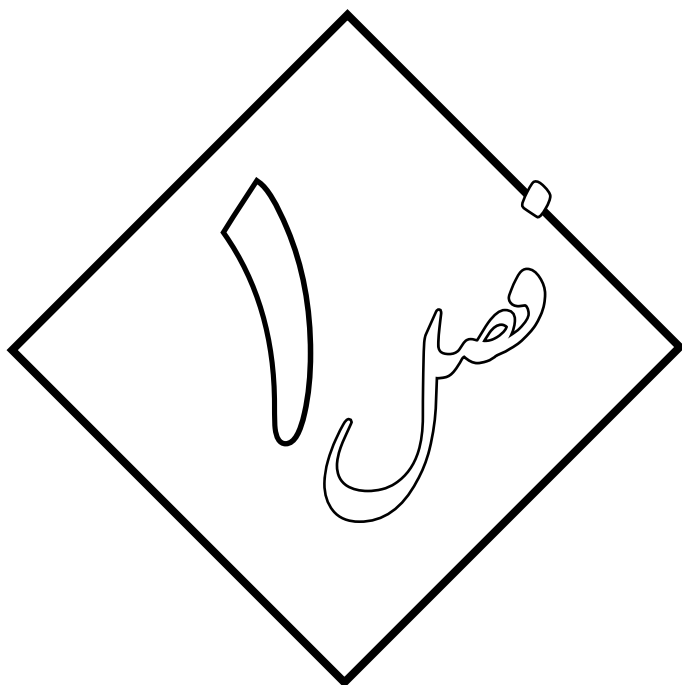
دوست دارم زمانی که افراد با واقعیت مواجه می‌شوند، دچار ترس و دلهره نشوند، بلکه حس شگفتی کودکانه، الهام و جستجوگری که خودم از سیرک به خاطر دارم در آن‌ها



بیدار شود.

این کتاب، کتابی در مورد جهان و واقعیت آن است. همچنین کتابی در مورد شماسست و این که چرا شما جهان را آن طور که واقعا هست نمی بینید. این کتاب در مورد کارهایی است که می توانید در مورد جهان انجام دهید و این که چگونه دیدگاه مثبت اندیش تری درباره ی آن داشته باشید، اضطراب کمتری داشته باشید و همین طور که از سیرک به جهان واقعی پا می گذارید امیدواری بیشتری پیدا کنید.

پس اگر ترجیح می دهید که برای ادامه ی زندگی تان واقعیت را بدانید و از حباب توهمات بیرون بیایید؛ اگر تمایل دارید که دیدگاهتان را نسبت به جهان تغییر دهید؛ اگر آماده اید که تفکر انتقادی را جایگزین واکنش های غریزی نمایید و نیز اگر حس تواضع، کنجکاوی و آمادگی برای شگفت زده شدن را دارید؛ پس به مطالعه این کتاب ادامه دهید.



غریزه شکاف

فصل ۱

غریزه شکاف



گرفتن یک هیولا در کلاس درس فقط با کمک یک تکه کاغذ

همه چیز از اینجا شروع شد

اکتبر ۱۹۹۵ بود. عصر آن روز تصمیم داشتم مبارزه‌ی طولانی خود را علیه سوءتعبیرهای جهانی آغاز کنم.

«میزان مرگ و میر کودکان در عربستان سعودی به چه میزان است؟ برای پاسخ به این سوال لازم نیست دست بلند کنید. پاسختان را با صدای بلند بگویید». قبل از آن کپی‌هایی از جدول ۱ تا ۵ از سالنامه‌ی یونیسف تهیه کرده بودم و در اختیار حاضران